



اصول فقه ۳ (حلقه ثانی)

سطح ۲

درس ۳۲

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی

آموزشیار: آقای یاسر سعادت

مقدمه

در درس قبل وارد بحث تقسیمات قضایای عقلی شدیم. در تقسیم اول، قضیه عقلی به مستقل و غیر مستقل تقسیم می‌شد که تفصیل آن بیان گردید. در این درس به بیان دو تقسیم دیگر برای قضایای عقلی می‌پردازیم که عبارتند از:

الف) تقسیم قضیه عقلی به تحلیلی و ترکیبی؛

ب) تقسیم قضیه عقلی به سالبه و موجبه.

سپس با بیان قاعده «استحالة تکلیف به غیر مقدور» خواهیم گفت که برای این قاعده دو معنا وجود دارد: یکی به معنای قبح عقاب و مواخذه نسبت به فعل غیر اختیاری (مربوط به عالم إدانه و عقاب) و دیگری به معنای عدم امکان تکلیف به امر غیرمقدور (مربوط به عالم تشریع) است؛ این قاعده به هر دو معنا ثابت می‌باشد و بحثی که در مورد این قاعده وجود دارد، تعیین موضع اشتراط قدرت است؛ یعنی از آنجا که قدرت بر تکلیف، در مرحله ثبوت أخذ می‌شود و مرحله ثبوت دارای سه عنصر ملاک، اراده و اعتبار می‌باشد، این سؤال مطرح می‌شود که کدام یک از این سه عنصر مشروط به قدرت می‌باشد. این قاعده در هر دو معنا کاربردی فراوان دارد که در درس آینده اطلاق آن از جهات مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرد.

متن درس

[تقسيمات للقضايا العقلية: القضايا العقلية التي تشكل عناصر مشتركة في عملية الاستنباط، و أدلة عقلية على الحكم الشرعي يمكن ان تقسم كما يلي: أولاً: تنقسم إلى ما يكون دليلاً عقلياً مستقلاً، و ما يكون عقلياً غير مستقل.]

ثانياً: تنقسم القضية العقلية إلى قضية تحليلية، و قضية تركيبية، و المراد بالقضية التحليلية، ما كان البحث فيها يدور حول تفسير ظاهرة معينة، كالبحث عن حقيقة الوجوب التخيري. و المراد بالقضية التركيبية ما كان البحث فيها يدور حول استحالة شيء أو ضرورته بعد الفراغ عن معناه و حقيقته في نفسه، كالبحث عن استحالة الأمر بالضدين في وقت واحد.

ثالثاً: تنقسم الأدلة العقلية المستقلة التركيبية في دلالتها إلى سالبة و موجبة. و المراد بالسالبة: الدليل العقلي المستقل في استنباط نفي حكم شرعي. و المراد بالموجبة: الدليل العقلي المستقل في استنباط إثبات حكم شرعي.

و مثال الأول: القضية القائلة باستحالة التكليف بغير المقدور.

و مثال الثاني: القضية المشار إليها آنفاً القائلة: بأن كل ما حكم العقل بقبحه حكم الشارع بحرمة.

و القضايا العقلية متفاعلة فيما بينها. فقد يتفق ان تدخل قضية عقلية تحليلية في البرهنة على قضية أخرى تحليلية أو تركيبية، كما قد تدخل قضية تركيبية في البرهنة على قضايا تحليلية، و هذا ما سنراه في البحوث الآتية ان شاء الله تعالى.

قاعدة استحالة التكليف بغير المقدور

يستحيل التكليف بغير المقدور، و هذا له معنيان:

أحدهما: ان المولى يستحيل ان يدين المكلف بسبب فعل أو ترك غير صادر منه بالاختيار، و هذا واضح، لأن العقل يحكم بقبح هذه الإدانة، لأن حق الطاعة لا يمتد إلى ما هو خارج عن الاختيار.

و المعنى الآخر: ان المولى يستحيل ان يصدر منه تكليف بغير المقدور في عالم التشريع، و لو لم يرتب عليه إدانة و مؤاخذة للمكلف، فليست الإدانة وحدها مشروطة بالقدرة بل التكليف ذاته مشروط بها أيضاً.

و توضيح الحال في ذلك ان مقام الثبوت للحكم يشتمل - كما تقدم - على ملاك و إرادة و اعتبار، و من الواضح انه ليس من الضروري ان يكون الملاك مشروطاً بالقدرة، كما ان بالإمكان تعلق إرادة المولى بأمر غير مقدور، لأننا لا نريد بالإرادة الا الحب الناشئ من ذلك الملاك، و هو مهما كان شديداً، يمكن افتراض تعلقه بالمستحيل ذاتاً فضلاً عن الممتنع بالغير.

تقسیم دلیل عقلی به قضایای تحلیلی و ترکیبی

دلیل عقلی در یک تقسیم‌بندی دیگر به قضایای عقلی تحلیلیه و قضایای عقلی ترکیبیه تقسیم می‌شود.

قضیه عقلیه تحلیلیه: قضیه عقلیه‌ای است که به تحلیل و تفسیر قضیه معینی در فقه می‌پردازد؛ مانند بحث از حقیقت وجوب تخیری و واجب کفایی؛ به طور مثال، علما بیان نموده‌اند که واجب کفایی واجب است که با فعل دیگران، آن واجب از گردن مکلف ساقط می‌شود؛ حال این سؤال مطرح می‌شود اگر آن فعل مذکور واجب است، چگونه ممکن است با فعل دیگران از مکلف ساقط شود و اگر واجب نیست، چرا به خاطر ترک فعل از سوی دیگران مکلف نیز عاصی و گناهکار می‌باشد؟ پاسخ به این سؤال، عقلی بوده و تحلیل آن توسط عقل، یک قضیه تحلیلیه عقلی می‌باشد.

قضیه عقلیه ترکیبیه: قضیه عقلیه‌ای است که به بحث از استحاله شیء و یا ضرورت آن بعد از فراغ از تصور معنای آن می‌پردازد. با این توضیح که از دیدگاه علم منطق، نسبت یک محمول با موضوعش از سه حال خارج نیست؛ یا آن محمول برای موضوع، ضروری، یا ممتنع و یا ممکن است. و قضیه‌ای که به بحث از ضرورت وجوب برای مقدمه واجب - که بعد از وضوح معنای مقدمه و فعل واجب این بحث مطرح می‌شود که آیا وجوب برای مقدمه ضرورت دارد یا نه - می‌پردازد و مانند بحث از استحاله امر به ضدین در وقت واحد - که در این قضیه نیز بعد از واضح بودن معنای ضدین این سؤال مطرح می‌شود که آیا امر به دو ضد در وقت واحد، محال است یا نه -، قضیه عقلیه ترکیبیه نامیده می‌شود.

FG

- | | | |
|---|---|--|
| <p>۱. قضیه تحلیلی: قضیه‌ای که به تفسیر و تحلیل یک پدیده خاص می‌پردازد.</p> <p>۲. قضیه ترکیبیه: قضیه‌ای که از استحاله و امتناع شیء بعد از وضوح معنا و مفهوم آن بحث می‌کند.</p> | } | <p>تقسیم دوم برای
قضایای عقلیه</p> |
|---|---|--|

تطبیق

ثانیا: تنقسم القضية العقلية إلى قضية تحليلية، و قضية تركيبية،

(تقسیم) دوم: قضیه عقلی به قضیه تحلیلی و قضیه ترکیبی تقسیم می‌شود.

و المراد بالقضية التحليلية، ما^۳ كان البحث فيها^۴ يدور حول تفسير ظاهرة^۵ معينة، كالبحث عن حقيقة الوجوب التخيري.

^۱. یعنی: دومین تقسیم برای دلیل عقلی.

^۲. مرحوم مظفر در اصول الفقه در باب «مستقلات عقلیه» تنها قسم دوم را ذکر کرده، ولی استاد شهید، قسم اول را نیز در باب مستقلات عقلیه آورده است.

^۳. خبر «المراد».

^۴. مرجع ضمیر: ما کان؛ چون مراد از مای موصوله در این جا، قضیه است به اعتبار معنای آن ضمیر مؤنث به آن برگشته است.

^۵. یعنی: پدیده.

مراد از قضیه تحلیلی، قضیه‌ای است که بحث در آن، پیرامون تفسیر پدیده معینی دور می‌زند؛ مانند بحث از حقیقت وجوب تخیری.

و المراد بالقضية التركيبية ما كان البحث فيها^۱ يدور حول استحالة شيء أو ضرورته^۲ بعد الفراغ^۳ عن معناه^۴ و حقیقه فی نفسه، کالبحث عن استحالة الأمر بالضدين فی وقت واحد.

و مراد از قضیه ترکیبی، قضیه‌ای است که بحث در آن، پیرامون محال شمرده شدن یا بدیهی بودن چیزی دور می‌زند و این پس از فراغت از معنا و حقیقت آن چیز است؛ مانند^۵ بحث از محال شمرده شدن امر به ضدین در زمان واحد^۶.

Sco۱:۰۷:۱۵

تقسیم قضایای عقلیه مستقله ترکیبه به موجب و سالبه

این تقسیم مختص به قضایای عقلیه‌ای است که اولاً، مستقل هستند (یعنی صغری و کبری آن عقلی است) و ثانیاً، این قضایا ترکیبی هستند؛ یعنی از استحاله یا ضرورت شيء بعد از وضوح معنا و مفهوم آن بحث می‌کند. لذا این تقسیم شامل قضایای عقلی غیر مستقل و قضایای تحلیلیه نمی‌شود.

قضیه سالبه: قضیه عقلی مستقل ترکیبی است که دلالت بر نفی حکم شرعی می‌کند. مانند قضیه عقلیه‌ای که می‌گوید: «تکلیف به غیر مقدور، محال است» که ممکن است نفی تکلیف شرعی از آن استنباط شود؛ مانند استنباط عدم وجوب عتق رقبه در زمان کنونی - که رقبه‌ای وجود ندارد - بر کسی که عمداً روزه خود را باطل نموده است.

قضیه موجب: قضیه عقلی مستقل ترکیبی است که دلیل بر اثبات حکم شرعی می‌باشد؛ مانند قضیه عقلیه «کلّ ما حکم به العقل حکم به الشرع» که ممکن است حکم شرعی از آن استنباط شود، مانند وجوب اطاعت از مولا و حرمت ظلم.

FG

- | | | |
|---|---|--|
| <p>۱. قضیه سالبه: قضیه عقلی مستقل ترکیبی که در استنباط نفی یک حکم، از آن استفاده می‌شود؛ مانند قاعده «استحاله تکلیف به غیر مقدور».</p> <p>۲. قضیه موجب، قضیه عقلی مستقل ترکیبی که در استنباط یک حکم، از آن استفاده می‌شود؛ مانند قاعده «کلّ ما حکم به العقل، حکم به الشرع».</p> | } | <p>تقسیم سوم برای قضایای عقلیه
(مختص به قضایای عقلیه مستقل ترکیبی)</p> |
|---|---|--|

^۱. مرجع ضمیر: القضية.

^۲. مرجع ضمیر: شيء.

^۳. با این عبارت، شهید صدر، تقدّم رتبی قضایای تحلیلی را بر قضایای ترکیبی بیان نموده‌اند.

^۴. مرجع ضمیر: شيء.

^۵. مثال برای ضرورت مانند وجوب مقدمه در هنگام وجوب ذی‌المقدمه.

^۶. ملاحظه می‌کنید که تحلیلی یا ترکیبی بودن قضیه عقلی بدان ملاک است که آیا از محال یا ممکن بودن چیزی بحث می‌کنیم؛ یعنی از قضیه‌ای که در آن چنین محمولی برای موضوع ثابت می‌شود و بدین لحاظ قضیه ترکیبی است یا از حقیقت خود موضوع بحث می‌کنیم؟ روشن است که حکم به محال بودن یا ممکن بودن چیزی بعد از شناخت آن چیز و تفسیر و تحلیل آن است؛ از این‌رو در ابتدا باید به قضایای تحلیلی پرداخت، آن‌گاه به قضایای ترکیبی.

تطبيق

ثالثاً: تنقسم الأدلة العقلية المستقلة^۲ التركيبية^۳ في دلالتها إلى سالبه و موجبة.

(تقسیم) سوم: ادله عقلی مستقل که قضایای ترکیبی باشند، از نظر دلالت به سالبه و موجبه تقسیم می‌شوند.^۴ و المراد بالسالبه: الدلیل العقلی المستقل فی استنباط نفی حکم شرعی. و المراد بالموجبه: الدلیل العقلی المستقل فی استنباط إثبات حکم شرعی.

مراد از قضیه سالبه، دلیل عقلی مستقلى است که در استنباط نفی حکم شرعی به کار گرفته می‌شود. و مراد از قضیه موجبه، دلیل عقلی مستقلى است که در استنباط اثبات حکم شرعی به کار گرفته می‌شود.

و مثال الأول: القضية القائلة باستحالة التكليف بغير المقدور. و مثال الثانى: القضية المشار إليها آنفا القائلة: بان كل ما حكم العقل بقبحه حكم الشارع بحرمة.

مثال قسم اول، آن قضیه است که گوید: تکلیف به هرچیز غیر مقدور، محال است.^۵ و مثال قسم دوم قضیه‌ای است که سابقاً اشاره شد و مضمون آن چنین است: هرچه که عقل به قبح (یا حسن آن) حکم کند، شارع به حرمت (یا وجوب آن) حکم می‌کند.

تأثير پذیری قضایای عقلیه از یکدیگر

گاهی قضایای عقلی به کمک یکدیگر می‌آیند؛ مثلاً گاهی یک قضیه عقلی تحلیلی به کمک یک قضیه عقلی ترکیبی می‌آید و گاهی یک قضیه ترکیبی به کمک یک قضیه عقلی تحلیلی می‌آید؛ به عبارت دیگر، قضایای عقلی از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند، بدین نحو که مثلاً قضیه عقلی تحلیلی‌ای، مقدمه برای قضیه عقلیه ترکیبیه می‌شود و یا قضیه عقلیه ترکیبیه‌ای، مقدمه برای یک قضیه تحلیلیه می‌شود.

مانند تفسیر رابطه بین حکم و موضوع آن، که یک قضیه تحلیلیه عقلی است. این قضیه تحلیلی عقلی در دو قضیه دیگر تأثیر دارد؛ یکی در قضیه عقلی تحلیلی، «تفسیر واجب تعبدي» و دیگری در قضیه ترکیبی «استحاله أخذ علم به حکم در موضوع حکم». این قضیه نیز مانند قضیه عقلیه تحلیلی امتناع أخذ قصد امثال امر در موضوع حکم، در

^۱. یعنی: سومین تقسیم برای قضایای عقلیه.

^۲. یعنی: قضیه‌ای که صغری و کبری آن عقلی است و برای استنباط حکم شرعی از آن نیاز به حکم شرعی دیگری نباشد.

^۳. یعنی: قضیه‌ای که از استحاله و یا امکان شیئی بحث می‌کند.

^۴. در واقع تقسیم سوم مربوط به یکی از دو شاخه تقسیم اول، یعنی مستقلات عقلیه و یکی از دو شاخه تقسیم دوم، یعنی قضایای ترکیبی است. اما بحث از قضایای تحلیلی همواره به نتایجی می‌رسد که در باب غیر مستقلات عقلیه طرح شدنی است؛ مثلاً بحث تحلیلی از حقیقت تخییر شرعی، ثمره‌اش آن است که عقلاً می‌تواند قصد قربت به جامع تعلق پذیرد؛ آن‌گاه دلیل عقلی چنین مقدمه‌چینی می‌شود: در عبادات، قصد قربت واجب است شرعاً - قصد تقرب در واجبات تخییری عقلاً به جامع می‌تواند تعلق پذیرد - در واجبات تخییری قصد قربت به جامع، شرعاً واجب است.

^۵. در مقام استدلال چنین گفته می‌شود: صغری: فلان کار عقلاً غیر مقدور است؛ کبری: هرچیز که عقلاً غیر مقدور است شرعاً بدان تکلیف نمی‌شود؛ نتیجه: فلان کار شرعاً بدان تکلیف نمی‌شود. ملاحظه می‌کنید که هر دو مقدمه، قضیه عقلی است و نتیجه دلیل عقلی، نفی تکلیف است.

تحلیل عقلی واجب توصلی تأثیر دارد و موجب تفسیری دیگر از معنای واجب توصلی می‌شود که تفصیل این‌ها در مباحث آینده خواهد آمد.

تطبيق

و القضايا العقلية متفاعلة^۱ فيما بينها. فقد يتفق ان تدخل قضية عقلية تحليلية في البرهنة على قضية أخرى تحليلية أو تركيبية.

قضایای عقلی به یکدیگر مرتبط و بعضی در شناخت بعضی دیگر مؤثرند. گاه دیده می‌شود که قضیه‌ای عقلی در اقامه برهان بر قضیه عقلی دیگری که تحلیلی یا ترکیبی است دخالت دارد (در آینده در بحث «أخذ قصد امثال الأمر فی متعلقه» خواهیم گفت که از شناخت اقسام قیود و احکام آن‌ها - که خود بحثی تحلیلی است - می‌توان تصویر درستی از واجب تعبدی پیدا کرد - که این نیز بحثی تحلیلی است - نیز می‌توان فهمید اخذ قصد امثال امر، در متعلق امر، محال است، چنان‌که می‌توان فهمید اخذ علم به حکم، در موضوع همان حکم، محال است؛ این دو بحث از جمله مباحث عقلی ترکیبی هستند).

كما قد تدخل قضية تركيبية في البرهنة على قضايا تحليلية، وهذا^۲ ما سنراه في البحوث الآتية ان شاء الله تعالى. هم‌چنان‌که گاه قضیه‌ای ترکیبی در اقامه برهان بر قضایای تحلیلی دخیل است؛ (مانند آن‌که از محال بودن اخذ قصد امثال امر در متعلق امر می‌توان در تفسیر واجب تعبدی کمک جست). این‌ها مطالبی است که در بحث‌های آینده خواهیم دانست؛ ان شاء الله تعالى.

Sco۲:۱۷:۲۸

قاعده استحاله تکلیف به غیرمقدور

یکی از قضایای عقلی مستقل ترکیبی سالبه، قاعده استحاله تکلیف به غیرمقدور می‌باشد که عنصر مشترکی در استنباط حکم شرعی است.

برای این قاعده دو معنا متصور است:

معنای اول: محال است که خداوند سبحان، مکلف را به خاطر فعلی که در اختیار او نیست و بدون اختیار از او صادر می‌شود، مؤاخذه و عقاب نماید؛ مثلاً مکلف را به خاطر نفس کشیدن یا به خاطر خوابی که دیده است، عقاب نماید؛ زیرا از نظر عقلی، قبیح است که مولا عبد را به خاطر افعالی که بدون اختیار از او صادر می‌شود، عقاب نماید و حق طاعت مولا شامل اموری که خارج از اختیار عبد است، نمی‌شود.^۳

^۱. یعنی: قضایای عقلیه از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند و بر یکدیگر تأثیرگذار هستند.

^۲. مشاراً الیه: دخول قضیه‌ای در قضیه دیگر.

^۳. مخفی نماند که استحاله مؤاخذه از جانب مولا در این موارد، به معنای قبح صدور آن‌ها از مولا می‌باشد نه به معنای استحاله و امتناع ذاتی؛ به عبارت دیگر، گاهی استحاله اطلاق می‌شود و استحاله در مقام عقل نظری از آن اراده می‌شود که عبارتست از استحاله‌ای که از اجتماع نقیضین و یا اجتماع ضدین و مانند آن حاصل می‌شود. و گاهی استحاله اطلاق می‌شود اما استحاله در مقام عقل عملی از آن اراده می‌شود؛ مانند استحاله صدور ظلم از ناحیه ذات اقدس الهی، زیرا صدور ظلم از ناحیه خداوند سبحان ذاتاً محال نیست، بلکه عدم صدور ظلم از ایشان به خاطر عدم

معنای دوّم: دومین معنایی که برای قاعده «استحالة تکلیف به غیرمقدور» متصور است، این است که خداوند سبحان به غیرمقدور تکلیف نمی‌نماید؛ یعنی شارع مقدّس در عالم تشریع، حکمی را که غیرمقدور مکلف است، جعل نمی‌کند. بنابراین، قدرت مکلف شرط تشریع حکم از جانب خداوند متعال می‌باشد، نه شرط برای تنجّز حکم؛ یعنی شارع، حکمی را که غیرمقدور مکلف است، جعل نمی‌کند؛ نه این که آن را جعل کند و آن حکم به خاطر عدم مقدوریت بر مکلف، منجّز نشود. به عبارت دیگر، شارع مقدّس در عالم تشریع، حکمی را که غیرمقدور مکلف است، جعل نمی‌کند هرچند که در مقام مؤاخذه و عقاب نخواهد مکف را به خاطر آن تکلیف غیرمقدور، مؤاخذه نماید؛ مثلاً محال است که شارع مقدّس امر کند که مکلف در هر روز ده میلیون رکعت نماز بخواند.

FG

- | | | |
|--|---|--|
| ۱. مؤاخذه و عقاب بر فعلی که بدون اختیار از مکلف صادر می‌شود، قبیح و محال است.
۲. خداوند سبحان، حکمی را که مقدور مکلف نیست، در عالم تشریع جعل نمی‌کند. | } | معانی قاعده استحاله
تکلیف به غیرمقدور |
|--|---|--|

تطبیق

قاعدة استحالة التکلیف بغير المقدور

قاعده استحاله تکلیف به غیرمقدور

یستحیل التکلیف بغير المقدور، و هذا^۱ له معنیان:

تکلیف به غیرمقدور محال شمرده می‌شود و این، دو معنا می‌تواند داشته باشد:

أحدهما: ان المولى يستحيل ان يدين^۲ المكلف بسبب فعل أو ترك غير صادر منه بالاختيار، و هذا^۳ واضح، لأن العقل يحكم بقیح هذه الإدانة، لأن حق الطاعة لا يمتد^۴ إلى ما هو خارج عن الاختيار.

معنای اول: محال است که مولا مکلف را به سبب انجام یا ترک چیزی که از روی اختیار صادر نشده است، توبیخ کند و این چیزی واضح است؛^۵ زیرا عقل به قبح چنین توبیخی حکم می‌کند، چون حق الطاعة آن قدر امتداد ندارد که اموری را که خارج از اختیار است شامل شود.

و المعنى الآخر^۱: ان المولى يستحيل ان يصدر منه تکلیف بغير المقدور فى عالم التشريع، و لو لم يرتب عليه^۲ إدانة و مؤاخذه للمكلف، فليست الإدانة وحدها مشروطة بالقدرة بل التکلیف ذاته مشروط بها أيضا^۳.

سازگاری ظلم با ساحت مقدّس خداوند متعال می‌باشد؛ زیرا خداوند سبحان، حکیم و عادل و رحیم می‌باشد که با توجّه به این صفات، صدور ظلم از ایشان، ممتنع خواهد بود.

^۱. مشارّ الیه: استحاله تکلیف به غیر مقدور.

^۲. یعنی: مؤاخذه نماید.

^۳. مشارّ الیه: استحاله.

^۴. یعنی: امتداد نمی‌یابد.

^۵. مثلاً مولا انسان حرام‌زاده را بر حرام‌زاده بودنش عقاب نمی‌کند؛ چنان‌که انسان لال را بر ترک قرائت در نماز توبیخ نمی‌کند.

معنای دیگر: محال است از جانب مولا تکلیف به چیزی شود که در عالم تشریع، غیرمقدور است حتی اگر مکلف بر چنین چیزی توبیخ و مؤاخذه نشود، باز هم محال است. بنابراین تنها مؤاخذه کردن مشروط به قدرت نیست، بلکه خود تکلیف نیز مشروط به قدرت است.

مراد از استحاله تکلیف به غیرمقدور در عالم تشریع

همان‌طور که بیان شد، یک معنای قاعده استحاله تکلیف به غیرمقدور این است که محال است شارع مقدس، در عالم تشریع مکلف را به امری غیرمقدور تکلیف نماید. مقصود از عالم تشریع، عالم ثبوت است. در مباحث قبلی بیان شد دو مرحله برای تکلیف وجود دارد؛ یکی مرحله ثبوت و دیگری مرحله اثبات. و مرحله ثبوت دارای سه عنصر ملاک، اراده و اعتبار می‌باشد. با توجه به این مطلب این سؤال مطرح می‌شود که وقتی می‌گوییم تکلیف به غیرمقدور در عالم تشریع و ثبوت، محال است، مرادمان کدام یک از عناصر سه‌گانه مرحله ثبوت می‌باشد؟ یعنی آیا تکلیف به غیرمقدور در ناحیه ملاک محال است یا در ناحیه اراده و یا اعتبار؟ یا در جمیع این عناصر سه‌گانه تکلیف به غیرمقدور استحاله دارد؟

پاسخ: در جواب به این سؤال باید گفت که نسبت به عنصر ملاک، شکی در امکان تعلق ملاک و مصلحت به امر غیرمقدور وجود ندارد؛ زیرا ممکن است که مصلحت در تکلیفی وجود داشته باشد که آن تکلیف مقدور مکلف نیست؛ مانند نجات مؤمن از غرق شدن که دارای مصلحت هست، چه مکلف قادر به نجات او باشد یا نه. و هم‌چنین شرب خمر دارای مفسده است، چه به اختیار نوشیده شود یا بدون اختیار.

اما تعلق اراده به امر غیرمقدور نیز استحاله‌ای ندارد؛ زیرا اراده به معنای حبّ و بغضی است که از وجود مصلحت و مفسده ناشی می‌شود؛ لذا ممکن است مولا نسبت به شیء غیرمقدور حبّ داشته باشد؛ مثلاً نسبت به انقاذ مؤمن از غرق شدن، حبّ داشته باشد، هر چند که این انقاذ، مقدور مکلف نباشد. یا این که شرب خمر، مبعوض شارع باشد. هر چند که مکلف مجبور به نوشیدن آن باشد و قدرت ترک آن را نداشته باشد؛ چنان‌که پدری که می‌داند فرزند او نمی‌تواند درس بخواند و درس خواندن برای او مقدور نیست، باز هم درس خواندن پسر، محبوب او می‌باشد.

نکته: برخی از امور ذاتاً محال است، مانند بودن در یک زمان، در دو مکان که اجتماع ضدین است؛ اما گاهی اراده به آن تعلق می‌گیرد؛ مانند کسی که دوست دارد در روز عرفه هم در سرزمین عرفات باشد و هم در کنار بارگاه ملکوتی اباعبدالله الحسین(ع) در سرزمین کربلا؛ هرچند که بودن در این دو مکان در زمان واحد، ذاتاً محال است. هم‌چنین در مواردی که ذاتاً محال نیست بلکه به خاطر عجز مکلف و عدم قدرت او محال است، می‌تواند اراده نسبت به آن مورد تعلق بگیرد؛ مثلاً کسی که عاجز از ایستادن است، دوست دارد که نمازش را ایستاده بخواند؛ لذا مقدوریت و عدم مقدوریت - چه بالذات باشد و چه بالغیر-، هیچ‌گونه دخالتی در اراده شارع ندارد؛ هر چند که در

۱. یعنی: معنای دیگر برای استحاله تکلیف به غیر مقدور.

۲. مرجع ضمیر: تکلیف به غیر مقدور.

۳. یعنی: همان‌گونه که ادانه و مؤاخذه بر تکلیف، مشروط به مقدوریت آن تکلیف برای مکلف است.

برخی از موارد، شیء می‌تواند فقط در صورت مقدور بودن، محبوب شارع باشد؛ مثلاً روزه ماه مبارک رمضان فقط در صورت قدرت مکلف، محبوب شارع است.

نتیجه: مراد از محال بودن تکلیف به غیرمقدور به لحاظ اعتبار است؛ البته اعتبار به دو صورت قابل تصور است:

۱. به معنای صرف کشف از محبوبیت و مبعوضیت. طبق این معنا، در مرحله اعتبار نیز تکلیف غیرمقدور ممکن می‌باشد.

۲. به معنای بعث و تحریک عبد. طبق این معنا، تکلیف غیر مقدور در مرحله اعتبار، محال می‌باشد. این مطلب در درس آینده به طور مفصل بررسی می‌شود.

تطبیق

و توضیح الحال فی ذلک^۱ ان مقام الثبوت للحکم یشتمل - کما تقدم - علی ملاک و إرادة و اعتبار. توضیح مطلب آن‌که، حکم در مقام ثبوت - چنان‌که سابقاً گفته شد - مشتمل بر (عناصر سه‌گانه، یعنی) ملاک و اراده و اعتبار است (به لحاظ آن‌که در ورای هر اعتبار مبادی خاص آن از ملاک و اراده موجود است).

و من الواضح انه لیس من الضروري ان یکون الملاک مشروطاً بالقدره.

و روشن است که لازم نیست ملاک، مشروط به قدرت باشد.

کما ان بالإمكان تعلق إرادة المولی بأمر غیر مقدور، لأننا^۲ لا نرید بالإرادة الا الحب الناشئ من ذلک الملاک، و هو مهما کان شدیداً، یمكن افتراض تعلقه بالمستحيل ذاتاً فضلاً عن الممتنع بالغير.

هم‌چنان‌که اراده مولا می‌تواند به امر غیرمقدور تعلق پذیرد؛ زیرا منظور ما از اراده، چیزی جز حب ناشی از آن ملاک نیست. و این حب هر قدر شدید باشد، می‌توان فرض کرد که به محال ذاتی تعلق گرفته باشد؛ چه رسد به آن‌چه ممتنع بالغير است.^۳

Scor: ۳۳:۰۷

^۱ مشاراً الیه: المعنی الآخر (یعنی محال بودن تکلیف به امری که مکلف قدرت اتیان آن را ندارد).

^۲ تعلیل برای بالامکان.

^۳ مثلاً انسان در یک ساعت نمی‌تواند قرآن را از آغاز تا پایان تلاوت کند. این امر محال بالذات است؛ یعنی در مورد هر انسانی و در هر موقعیتی محال است؛ ولی در عین حال اگر اتفاق بیفتد، مصلحت دارد و می‌توان فرض کرد مولا انجام آن را دوست داشته و اراده کرده باشد. هم‌چنان‌که انجام نماز با تمام شرایط، که از جمله آنها طهارت است، در حق زن حائض محال است؛ ولی در عین حال دارای مصلحت و متعلق اراده مولا است؛ چه رسد به امری که ممتنع بالغير است؛ مانند ایستادن مریض و ناتوان و قرائت لال. این‌گونه امور در حق نوع انسان ذاتاً ممکن است؛ ولی در حق بعضی افراد به سبب عروض عوارضی ممتنع می‌گردد.

چکیده

۱. در تقسیم دوم، قضیه عقلی به قضیه تحلیلی و قضیه ترکیبی تقسیم می‌شود:
قضیه تحلیلی: یعنی قضیه‌ای که به تفسیر و تحلیل یک پدیده خاص می‌پردازد.
قضیه ترکیبی: یعنی قضیه‌ای که از استحاله و امتناع شیئی بعد از وضوح معنا و مفهوم آن، می‌پردازد.
۲. تقسیم سوم برای قضایای عقلیه مختص به قضایای عقلیه مستقل ترکیبی است. در این تقسیم، قضایای ترکیبی مستقل، به قضیه سالبه و قضیه موجهه تقسیم می‌شوند.
قضیه سالبه: قضیه عقلی مستقل ترکیبی است که در استنباط نفی یک حکم، از آن استفاده می‌شود، مانند قاعده «استحاله تکلیف به غیر مقدور».
- قضیه موجهه: قضیه عقلی مستقل ترکیبی که در استنباط حکمی از آن استفاده می‌شود، مانند قاعده «کلّ ما حکم به العقل، حکم به الشرع».
۳. دو معنا برای قاعده استحاله تکلیف به غیرمقدور وجود دارد:
الف) مؤاخذه و عقاب بر فعلی که بدون اختیار از مکلف صادر می‌شود، قبیح و محال است.
ب) خداوند سبحان، حکمی را که مقدور مکلف نیست، در عالم تشریع جعل نمی‌کند.
۴. با توجه به این که تکلیف در مرحله ثبوت دارای سه مرتبه (ملاک، اراده و اعتبار) است، این سؤال مطرح می‌شود که در کدام یک از این سه مرحله تکلیف به غیرمقدور محال می‌باشد؟ در امکان تعلّق ملاک و مصلحت به امر غیر مقدور شکی وجود ندارد؛ زیرا ممکن است که مصلحت در تکلیفی وجود داشته باشد که آن تکلیف، مقدور مکلف نیست.
- تعلّق اراده نیز به امر غیرمقدور، استحاله‌ای ندارد؛ زیرا اراده یعنی حبّ و بغضی که از وجود مصلحت و مفسده ناشی می‌شود، لذا ممکن است مولا نسبت به شیء غیر مقدور حبّ داشته باشد. بنابراین استحاله تکلیف به غیرمقدور مربوط به مرحله اعتبار می‌باشد که بررسی آن به طور مفصل در درس آینده خواهد آمد.